



زندگی یعنی چه؟؟؟

ها... یعنی چه؟؟
 زندگی یعنی من و تو سوار بر اسپ سفید آرزو
 بالایی ابرها در پروازیم؟؟؟
 نه...!

عزیز من سوما؛ زندگی یعنی تراژیدی دردناک انسان
 زندگی یعنی قتل عام انسانها
 یعنی کشف قبرهای دسته جمعی
 یعنی کانتینرهای آدم سوزی
 سینه بریدنها، بسرمیخ زدنها
 زندگی یعنی رقص، رقص، رقص، رقص
 رقص مردهها، تیل داغ کردنها
 قطع اعضای بدن
 زندگی یعنی آخرین فریاد زندانی، زیر شکنجه
 زندگی چیست هیچ میدانی؟؟؟
 یعنی قدمهایی فرسوده مردی که در جستجویی کار است.
 یعنی آبلههایی دستی کودکی که سنگ میزند
 که خشت میزند



زندگی میتواند چیزهای قشنگی باشد
 زندگی میتواند چیزهای پلیدی باشد
 قشنگ همچوشعلههایی امید در چشم یک کارگر
 پلید همچونگاهی عاری از عاطفه کارفرما
 یا شاید چادر بخون آلوده ناهید

در انتظار درفش کویانی!
 یا شاید آخرین نگاه پر خواهش ندا
 در جستجوی آزادی!
 زندگی یعنی قلبی به خاک و خون غلطیده مینا
 در انتظار آفتاب انقلاب!

* * * * *

زندگی چیست؟

این را دنیایی سرمایه تفهیم می کند:

زندگی یعنی نالههایی غزه
 فریاد کرکوک

شیون، کنرو، فراه و کندوز و لغمان

زندگی یعنی فریاد مادران بر لاش جگر گوشههایی شان

زندگی یعنی بمباردمانها

یعنی کشتار هزارها هزار انسان

آری...!

هزاران فریاد

هزاران خواهش

هزاران هک هک خاموش گریه

هزاران ناله مدهم

زندگی یعنی انسانهای خسته

خسته از خود، خسته از بار مسولیت خود

خسته از تلاش شب و روز عقب لقمه نان

زندگی یعنی کودکانی فقیری که پارچه نان تازه تمنایشان است.

زندگی در زیر ابر سیاه امپریالیزم، شاید کنون سایههایی از برزخ باشد. تگرگ و توفان و صاعقه باشد.

زندگی یعنی آخرین هک هک دخترکی که بزیر پاهای مردان خون خوار

بی عصمت می شوند.

مردان؟؟؟





نه... نه... نه...

(این توهین بمرد و مردانگیست
آنکه انسانیت را بزیر پا له میکنند مرد نیست، نا مرد است.
هیولایی سپه کار است)
زندگی را از نگاهی کودکی بنگر که در نشئه تریاک مدفون است.

لیک زندگی در پناهی مذهب...
یعنی تجاوز بر عصمت جستجو گران راهی روشن آگاهی
یا...
صبر، خاموشی، بردباری

(تا آنکه خوبتر کوبیده شوی)
تا آنکه شلاق استبداد خرد و خمیرت کند.
تا آنکه فراموش کنی آزادی را

آری... زندگی یعنی سنگسار آمنه ها... زرمینه ها...
یعنی شلاق شلاق شلاق

یعنی دیوار دیوار دیوار
یعنی سنگ سنگ سنگ

یعنی صدایی خفه در گلو
یعنی بیم یعنی هراس

یعنی سجده بر پای خدایان قدرت
(که اگر سجده دوم روا بود بر مرد بود)

یعنی: خدایی دوم تو ای زن
زندگی یعنی: پرده، حجاب

یعنی: چادر و چاردیواری
یعنی چهره کبود از سیلی

یعنی درد کشیدن؛ توهین شدن؛ تحقیر شدن
دمی بی غم نبودن و دم نزدن

یعنی بی پناهی خود را در نقابی از دود اجاق پنهان کردن



آه، ای امام ها که بر منبر سیاهی خواهشات شوم تان نشسته اید

ای روحانیون، مقدسین

ای آیه های صداقت و راستی

حقیقت شمارا دریافتم...
این گهر نایاب شما را دریافتم

حقیقت شما پایکوبی بالایی نعش آزادی خواهان است

و ایمان شما تجاوز به جوانانی معصومی که صرف

حق را خواسته اند، حقیقت را جسته اند و فردایی روشن می خواهند

شما بر منبر سیاه هوسهای شوم تان استاده اید، غلام شهوت حیوانی خود

شلاق استبداد بدست دارید

آرزوی تان پامال کردن گهر نایاب انسانیت است

و گفتار تان زوزه گفتار را مانند

آه ای روحانیون که ضحاک زمانید

بر زخ ساخته شما و دوزخ از آن شماست

نجاست شما باکره گان تاریخ را آرزوی بهشت واقعی باز نخواهد داشت

آری بهشت واقعی

دنیایی که در آن همه با هم برابرند و رفیق

دنیایی که آفتاب سرخ آن جهان را روشن خواهد کرد

آری ای عزیز من...
زندگی یعنی با درد تو شریک شدن

زندگی یعنی با درد تو شریک شدن





یعنی درد مشترک
یعنی من و تو با هم برابر
زندگی یعنی نیاز من تو به برابری و برابری
یعنی بر آوردن نیاز کودک فقیر
یعنی تلاش ، تلاش ، تلاش
زندگی یعنی لا وا فشانای آتشفشان
زندگی یعنی بهمن ، یعنی کولاک ، یعنی توفان
زندگی یعنی جستجوی آتشین آفتاب
زندگی یعنی ؛ انقلاب ، انقلاب ، انقلاب

* * * * *

من میدانم که آسمان هنوز از ما دور است
دستم هنوز که هنوز است به آن نمی رسد
اما...
خواهش و تمنایی من

((رسمان عدالت است که با آن خائنین را بیا ویزم!))
آه بگذار برای خوشی های هم همدیگر را دوست بداریم
در زیر این آسمانی که در انتظار یک انقلاب است
دل من که به اندازه یک شورش است، به آفتاب نیاز دارد
من زیر ذرات آفتاب ترا به راهی پر دشوار
که بسویی آسمان روشن فردا باز می شود پیوند داده ام.

23 ستمبر، 09

(سوما کاویانی)